

عینک مینا

پروین داستانی / آموزگار، ارومیه

می‌زنند، ولی این حرف‌ها هم هیچ تأثیری در مینا نداشت. او باز هم عینکش را نزد

روزی در یک عینک‌فروشی، پوستر دختری زیبای دانش‌آموزی که عینک بر چشمان خود داشت، نظرم را جلب کرد. پوستر را امانت گرفتم. چند کپی رنگی از آن تهیه کردم و آن‌ها را در تابلوی مخصوص بهداشت مدرسه و همچنین در کلاس مینا نصب کردم.

چند روز بعد مینا را در حیاط مدرسه دیدم، در حالی که عینک بر چشمان خود داشت. از خوش حالی او را بوسیدم. آن موقع بود که تأثیر وسایل سمعی و بصری، نظیر عکس و پوستر را در تفهیم اهداف و نکات آموزشی و بهداشتی، بیش از پیش درک کردم. بعد از مدتی، مادر مینا با دسته‌گلی زیبا، برای قدردانی به مدرسه آمد تا رضایت خود را از تشخیص من در مشکل ضعف چشم مینا و عینک‌نزدن او اعلام کند. من هم به خاطر کسب این موفقیت خداوند متعال را شکر کردم و احساس شادی و آرامش داشتم.

از اوایل خدمت‌م در سنگر مقدس آموزش و پرورش، افتخار خدمتگزاری در سمت مربی بهداشت مدرسه‌ها را داشته‌ام. از ابتدا به این شغل علاقه‌مند بودم و دانش‌آموزانم را همانند فرزندان خودم دوست داشتم.

روزی وارد یک کلاس اول ابتدایی شدم تا معاینات مقدماتی دانش‌آموزان را انجام دهم. در حین انجام آزمایش بینایی، متوجه ضعف‌بودن چشمان دانش‌آموزم مینا شدم. دعوت‌نامه‌ای برای اولیایش نوشتم تا آن‌ها را در جریان ضعف بینایی فرزندشان قرار دهم.

اولیای مینا او را پیش چشم‌پزشک بردند و پزشک هم برایش عینک تجویز کرد. ولی متأسفانه مینا از زدن عینک امتناع می‌کرد. بعد از گفت‌وگو با مادرش، متوجه شدم مینا می‌گوید: «اگر من عینک بزنم زشت خواهم شد و هم کلاسی‌هایم مسخره‌ام خواهند کرد!»

درصدد راه‌حل برآمدم. به کلاس رفتم و از فایده‌های عینک برای بچه‌ها صحبت کردم. خانم ناظم را مثال زدم که عینک داشت. حتی گفتم افراد باسواد و پزشکان همیشه به چشمان خود عینک

